



# درس دوم

## منشأ پیدایش اقتصاد توسعه

# منشأ پیدایش اقتصاد توسعه کی و کجاست؟

- آمریکای لاتین در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی
- اروپای غربی (بویژه انگلستان) و آمریکای شمالی طی سال های ۱۹۴۳ تا ۱۹۵۸
- شکل گیری اقتصاد توسعه در آمریکای لاتین، تقدم تاریخی دارد
- شکل گیری اقتصاد توسعه در دو حوزه یادشده از باب زمینه ها، انگیزه های بنیان گذاران و نگرش آن ها تفاوت دارند
- در بین بنیان گذاران و دانشمندان آن ها اشتراکاتی نیز وجود دارد

## پیدایش اقتصاد توسعه در آمریکای لاتین (ساختارگرایان)

- رائل پربیش، اقتصاددان آرژانتینی و رئیس بانک مرکزی این کشور در سال ۱۹۳۵ را بنیان گذار مکتب ساختارگرایی توسعه می دانند

### • اقتصاددانان برجسته کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین (ECLA)

- رائل پربیش – سلسو فورتادو
- خاچ از آمریکای لاتین : هانس سینگر، دادلی سیرز و ...

### • زمینه شکل گیری؛ مسائل حاد در اقتصادهای ملی

- رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، و رکود نظام بین الملل طی سال های جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵)
- ناکارآمدی نظریه مزیت نسبی و آموزه اقتصاد بازار برای توضیح و رفع مشکلات اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین

# شرایط اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین

- کاهش قیمت صادرات مواد اولیه
- کمبود مداوم واردات تولیدات صنعتی
- پایین بودن کسش درآمدی تقاضای محصولات اولیه در کشورهای پیشرفته صنعتی
- پایین بودن کسش قیمتی واردات کشورهای آمریکای لاتین
- چسبندگی (عدم انعطاف) عرضه داخلی نسبت به قیمت ها به دلیل مشکلات ساختاری
- آسیب پذیری آن ها در نظام بین الملل

# دیدگاه سیاستی

- صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات (حمایت گرایی)
- تحول ساختاری توسط دولت
- توجه به ابزارهای سیاستی چون تعرفه ها و سیاست های پولی و مالی
- اصلاح سیاست های اقتصادی و نه تحولات سیاسی و اجتماعی افراطی (پذیرش توسعه از طریق سرمایه داری)

# پیدایش اقتصاد توسعه در اروپای غربی و آمریکای شمالی

- نویسندگان اولیه ای که در آمریکای شمالی و بریتانیا به بحث درباره توسعه پرداخته اند :
- روزنشتاین - رودان ، روستو ، لیبن شتاین ، لوئیس ، هیرشمن ، نرکس ، میردال ، بوئر ماینت
- زمینه شکل گیری :
- حفظ ثبات بین المللی و جلوگیری از گسترش کمونیسم
- شرایط شکل گیری :
- پایان یافتن جنگ جهانی دوم و استقلال سیاسی کشورهای مستعمره
- تکاپوی کشورهای تازه استقلال یافته برای استقلال اقتصادی
- ضرورت سیاسی فزاینده برای کمک به پیشبرد توسعه اقتصادی در مناطق عقب مانده جهان

# پیدایش اقتصاد توسعه در اروپای غربی و آمریکای شمالی

• روستو (۱۹۵۵)

- «ما به عنوان شهروندان ایالات متحده، انتخاب خطیری به عمل آورده ایم. ما اکنون، آشکارا یکی از رویکردهای قابل تصور برای حل مشکل بین المللی خود، یعنی حمله نظامی به اتحاد جماهیر شوروی و چین کمونیست را منتفی می دانیم ...
- اینکه تصمیمات آمریکایی ها در جهان پیامد قابل ملاحظه دارد بدان معناست که مردم این کشور باید راه های دیگری برای حمایت از منافع خود بیابند. صلح تنها جانشین جنگ تمام عیار به رهبری ایالات متحده نیست. مادامی که سیاست و تفکر متفاوتی در مسکو و پکن حاکم است، سیاست مناسب برای ما، آمیزه ای از فعالیت های سیاسی، اقتصادی و نظامی خواهد بود...»
- توجه اقتصاددانان توسعه در بریتانیا و آمریکای شمالی به بررسی مسائل اقتصادی مناطق عقب مانده جهان، چون بخش وسیعی از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین معطوف شد
- شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوتی بر این کشورها (در مقایسه با کشورهای صنعتی) حاکم بود
- تلاش آن ها، تدوین استراتژی توسعه اقتصادی برای این مناطق بود
- گرایش عام حاکم بر تحقیقات اولی، توجه به مجموعه نظریه اقتصادی موجود یعنی کینزگرایی و اقتصاد نئوکلاسیک برای دست یافتن بینش های جدید بود
- در ادامه مسیر، جنبه های جدیدی به نظریه اقتصاد توسعه از سرمایه انسانی گرفته تا نظریه نهادگرایی، افزوده شد



## زمینه های مشترک بین دو خاستگاه اقتصاد توسعه

- الگوی نئوکلاسیک برای فهم دقیق تر پدیده ها (چون ماهیت و علل عقب افتادگی اقتصادی و عوامل کلیدی توسعه اقتصادی) نارسا است
- نظریه ایستایی مزیت نسبی، مبنای درستی برای تعیین الگوی مناسب واردات و صادرات برای کشورهای در حال توسعه نیست
- صنعتی شدن کلید توسعه اقتصادی است، لیکن نه بر اساس الگوی مزیت نسبی (گرایش به حمایت گرایی - در مقابل آزادی تجاری)
- وجود بیکاری پنهان و اشتغال ناقص (ضرورت مداخله گسترده دولت در عملکرد جاری نظام بازار - کینزگرایی)
- اصلاح سیاست اقتصادی نه انقلاب سیاسی

## چه ملاحظاتی در مطالعه اقتصاد توسعه وجود دارد؟

- موضوعات اقتصاد توسعه بسیار متنوع، گسترده و مناقشه برانگیز است و دشوار است که بتوان همه این موضوعات را در یک کتاب درسی یا یک دوره آموزشی به شکل متعارف گردآوری کرد

- پژوهش در راستای علم اقتصاد توسعه فرصت مغتنمی را برای دانش پژوهان در این حوزه فراهم می کند که مستلزم دو تلاش جدی است :

- اول، پژوهشگر اقتصاد توسعه بایستی گام به گام با تحولات توسعه (اقتصادی) حرکت کند (مفاهیم توسعه ازلی، دائمی و ثابت نیستند)

- مثال : تحول شکاف توسعه از «شکاف عوامل» به «شکاف دانش»

- دوم، تحولات و وقایع ماندنی از تحولات و وقایع موقتی تمیز داده شوند
- مثال : توجه به مسائلی چون نقش حکمرانی جهانی در بروز بحران های اقتصاد جهانی

# الڱوى هانت

اغلب صاحب نظران از وجود سه موج در تاریخ علم سخن می‌گویند:

• موج اول : اثبات گرا

این موج قرن نوزدهم، شکل و در قرن بیستم اوج گرفت که برگرفته از آثار کانت و هیوم بود که بیشتر می‌کوشید تا با مشاهدات نظریه های علمی را اثبات نمایند.

• موج دوم : ابطال گرا

این موج که نماینده اصلی آن کال پوپر بود به دنبال ابطال یک فرضیه به جای اثبات آن بودند.

• موج سوم : تاریخ گرا

موج سوم فلسفه علم، یعنی توجه به جنبه های تاریخی علم با کارهای توماس کوهن شناخته می‌شود. با انتقاداتی که به تبیین های اثبات گرا و ابطال گرایان شد، نظریات جدیدی از سوی پیشگامان موج سوم مطرح شد که علم را به مثابه یک ساختار (Structure) در نظر می‌گرفت، برخلاف دو موج اول فلسفه علم که علم را متفرق و تکه تکه می‌انگاشتند.

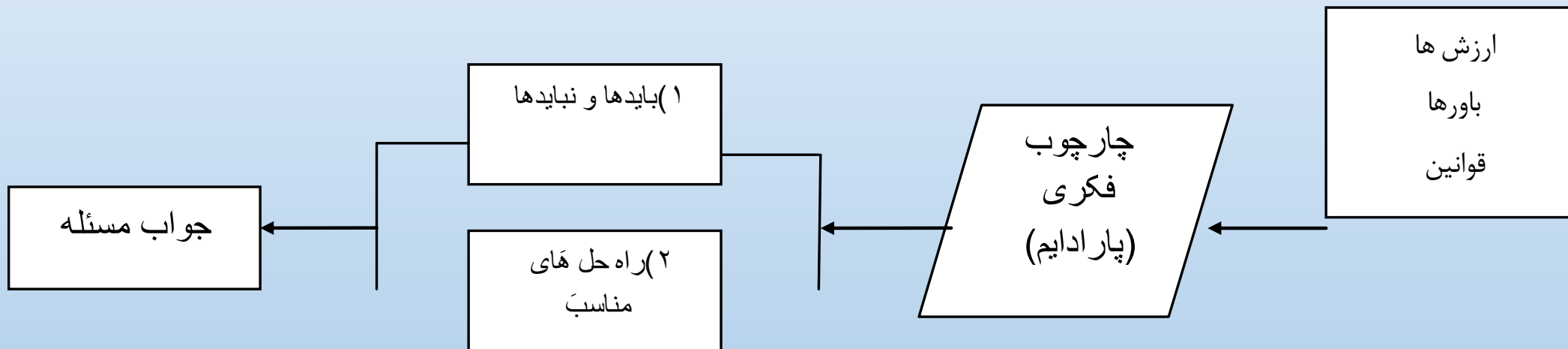
# الگو یا پارادایم

- الگو (paradigm) از واژه یونانی پارادیگما (paradeigma) ریشه می گیرد که به معنای الگو، مدل، طرح و نظایر اینهاست.
- طبق تعریف کوهن الگو عبارت است از "منظومه ای از باید ها و نباید ها و ادراکاتی از واقعیت تجربی همراه با مجموعه ای متشکل از نظریه مبتنی بر آنها که گروهی از دانشمندان، با روش شناسی متمایز، برای تفسیر چهره‌ای از جهانی که در آن به سر میبریم، مورد استفاده قرار می دهند.
- به عبارت دیگر الگو مجموعه ای از ارزش ها و قوانین یک جامعه است که یک چارچوب فکری (الگو) را ارائه میکند که طبق آن افراد دنیای بیرون را با وساطت آنها تفسیر می کنند و به مانند فیلترهایی هستند که داده ها را تصفیه می کنند.

# کارکردهای الگو

وظایف و کارکردهای اصلی هر الگو را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- (۱) تعیین شیوه‌های مناسب برای مطالعه مسائل و معضلات مذکور؛
- (۲) تعیین اینکه چه نوع معضل یا مسائلی، اهداف مناسب مطالعه و تحقیق به‌شمار می‌روند؛
- (۳) تعیین محدوده‌های انواع نظریه‌ها و تبیین‌های مطلوب مقبول



• در متون توسعه برداشت های مختلفی از روند توسعه و توسعه نیافتگی وجود دارد که منجر به مناقشه و ناسازگاری در مسایل مشابه می شود

• برخی از برداشت ها از ماهیت و فرایند توسعه یا توسعه نیافتگی در دوره های مختلف، مقبولیت گسترده تری یافتند و موجب تحولات نظری گسترده تری شدند و فعالیت های عملی تری را سبب شدند که به آن ها می توان «الگو یا پارادایم» گفت.

• هانت از مفهوم الگو برای دسته بندی و تشریح چارچوب های فکری استفاده می کند



# ویژگی های الگو و شرایط الگوی توسعه

۱) هر الگویی که خود را ایجاد و مستقر می‌سازد، در واقع بلوغ و تکامل یک علم را تشکیل می‌دهد؛

۲) الگوها در بردارنده نمونه‌های اصیل و دستا وردهای علمی هستند، که در سطح وسیع و گسترده مورد تأیید و تصدیق قرار گرفته و از سوی جامعه علمی به عنوان الگوها و راه‌حلهایی برای مسائل و معضلات، پذیرفته شده‌اند و امکان ظهور علم هنجاری را فراهم می‌سازند

۳) تغییر و تحوّل در الگو مستلزم انقلاب علمی است؛

۴) الگوهای رقیب، ناسازگار هستند؛ زیرا هر الگویی مسائل و معضلات متفاوتی را برای حل کردن برمی‌گزیند و به نوبه خود از معیارهای متفاوتی نیز برای موفقّ به حساب آمدن راه حل خود استفاده می‌کند

با توجه به تعریف الگو، منظور از «الگوی توسعه» در این کتاب، تفسیرهایی از فرایند توسعه توسعه نیافتگی است که دارای ۴ شرط باشد :

۱- وجود اجزای تصریح شده در تعریف الگو (چون باورها، روش شناسی و راه کارها)

۲- جلب پشتیبانی گروه زیادی از اعضای مکاتب

۳- فراهم کننده زمینه پیشرفت های نظری بیشتر

۴- کاربردی بودن (برای مثال در سیاستگذاری)

# دلایل ظهور رشته جدید و شکست الگو (به مفهوم ناتوانی در حل مسأله کلیدی در چارچوب نظم موجود) :

۱- ارزش ها و منطق فکری در رویکرد درونی

۲- مجموعه شرایط و فشارها و عوامل خارجی (فهرست وسیع همچون عوامل تکنولوژیک، سیاسی و فرهنگی)

## زمینه و قصد به منزله عوامل موثر در ظهور و پذیرش الگو

- الگو در راستای حل معما، موفقیت‌هایی کسب می‌کند، ولی هیچ‌گاه کامل و جامع نیست و ناهنجاری‌هایی در آن رخ می‌دهد؛ که وقتی این ناهنجاری‌ها، افزایش یابند و روی هم انباشته شوند، موجب وقوع بحران در جامعه علمی می‌گردند. این امر به معنای آن است که الگو دیگر نمی‌تواند در خدمت هدف اصلی، یعنی به‌عنوان مبنایی برای پژوهش یا علم هنجاری عمل نماید.
- هنگام بسط مفهوم الگو علمی توجه کوهن بر علل ظهور الگو جدید متمرکز بود و او تصدیق کرد که نقص عمده تحلیلش فقدان تلاش نظام مند برای شناسایی عوامل خارجی بر تحول الگوها بود.

- بر اساس ایده کوهن یک انقلاب علمی زمانی شکل می‌گیرد که دانشمندان با منتقدانی مواجه می‌شوند که نمی‌توان به سوالات آنها در چارچوب الگو مورد پذیرش عموم پاسخ داد.

- همیشه هر الگوی منتقدانی دارد که غالبا کنار زده شده یا نادیده گرفته شده‌اند. هنگامی که تعداد مخالفان به شکل معناداری افزایش یافت، رشته‌های علمی با نوعی از بحران روبرو می‌شود و در خلال دوره بحران، ایده‌های جدید (و بعضا ایده‌هایی که قبلا نادیده گرفته می‌شدند) مورد توجه قرار می‌گیرند و سرانجام الگو جدیدی شکل می‌گیرد که پیروان خود را خواهد داشت.

# مراحل شکل‌گیری الگو

کوهن مراحل را که علوم از آن‌ها گذر می‌کنند در ۴ مرحله می‌داند:

(۱) "مرحله‌ی پیش از الگو" است که مکتب‌های نظری از هیچ پایبندی جامعه‌ی علمی برخوردار نیست.

(۲) "مرحله‌ی الگویی" است که الگو مورد تایید علمی قرار گرفته و به‌عنوان چهارچوب اصلی حل مسائل دانشمندان است.

(۳) "مرحله بحران"، که الگوی مسلط نزد بخش مهمی از جامعه‌ی علمی با ناکامی مواجهه می‌گردد و الگوهای جدیدی ابداع و احیا می‌شود.

(۴) "انقلاب علمی" بوجود می‌آید و پارادایم جدید مسلط می‌شود.

## برخی از انتقادهای از مفهوم الگو

- افراد درون یک الگو فقط آن دسته از داده‌هایی را که موافق با الگوهای خود می‌یابند، می‌پذیرند و بقیه را رد می‌کنند. درحقیقت آنها مانع پیش‌بینی صحیح آینده هستند، زیرا آنها آینده را با عینک الگوهای قدیمی می‌بینند. در چنین شرایطی اگر الگو غلط باشد، حتی اقدامات صحیح با موفقیت روبرو نخواهد شد و تلاش بیشتر نتیجه بهتری را به ارمغان نخواهد آورد.
- کوهن‌الگوها را مستقل از هم می‌دانست لذا یک فرد اصولاً باید در یک پارادایم باشد در صورتی که ممکن است برای حل یک مسئله بیش از یک دیدگاه فکری الهام‌بخیزد.

# برخی از انتقادهای از مفهوم الگو

- بیش از حد بر اختلاف چارچوب های فکری تأکید می کند
- جایی برای سازگاری میان الگوها نمی گذارد (ممکن است فردی از بیش از یک دیدگاه الهام گیرد)



در این کتاب هدف نیست که هر اقتصاددان توسعه، به گونه ای انعطاف ناپذیر فقط به یک الگو بسنده کند

شناخت عناصر کلیدی (هسته ای) هر الگو و مباحثات درگرفته بین الگوها مورد تأکید است

۱- قبل از اقتصاد توسعه (۱۷۷۶-۱۹۳۰)  
آدام اسمیت - مارکس - شومپتر - کینز

- ۱- نظریه پیشگامان
- روزن اشتاین
  - مراحل تاریخی روستو
  - نظریه رشد متوازن نورکس
  - نظریه رشد نامتوازن هیرشمن
  - نظریه حداقل تلاش لیبن اشتاین

۲- بعد از اقتصاد توسعه (۱۹۳۰-۱۹۸۰)

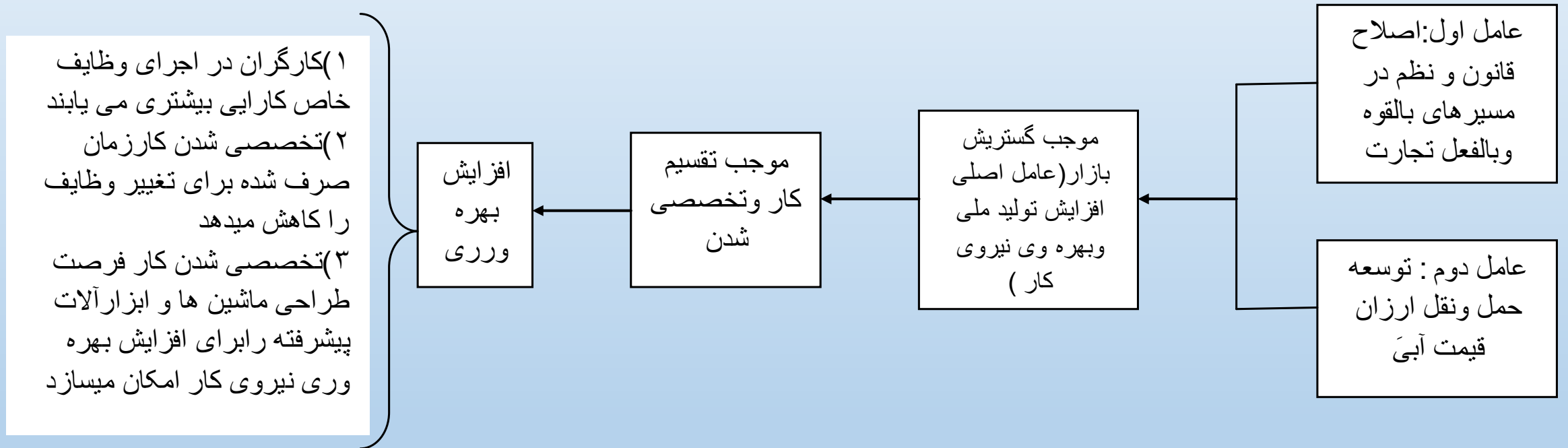
- ۲- الگوها
- الگوی هسته در حال گسترش سرمایه‌داری
  - الگوی ساختارگرایان آمریکای لاتین
  - الگوی نئومارکسیستی
  - الگوی وابستگی
  - الگوی مائوئیسم
  - الگوی نیازهای اساسی
  - الگوی نئوکلاسیک

طبقه‌بندی  
نظریه‌ها  
و الگوها

# آدام اسمیت

- وقتی آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ کتاب ثروت ملل را منشر می کرد انقلاب های صنعتی و کشاورزی در بریتانیا در جریان بود لذا کتاب در جوی خوشبینانه نسبت به رشد بلند مدت نوشته شده است

# اسمیت دلیل افزایش بهره وری را به صورت زیر بیان میکند



- بهره‌وری فقط زمانی افزایش می‌یابد که بنگاه‌ها در پاسخ به فرصت‌های جدید، منابع مالی بیشتری را به تولید اختصاص دهند و تنها مسیر سوم ضرورتاً مبتنی بر سرمایه‌گذاری روی تجهیزات سرمایه‌ای است
- اسمیت فعالیتها را به دو گروه مولد (فعالیتی که محصول مادی تولید میکند) و فعالیت غیر مولد (فعالیتی که خدمات تولید میکند) تقسیم‌بندی می‌کند
- برای تخصیص باید پس از افزایش یابد و اسمیت تنها سه گروه را مشخص می‌کند برای پس انداز؛ زمین‌داران، بازرگانان و کارخانه‌داران اسمیت اعتقاد داشت تنها بازرگانان و کارخانه‌داران به خاطر سود بردن از فعالیت‌های خود پس انداز می‌کنند و زمین‌داران چون در تولید نقش ندارند و تنها حق بهره‌برداری از زمین را می‌گیرند درآمد خود را به مصرف کالاها و به خدمت گماردن نیروی کار غیر مولد اختصاص می‌دهند.
- اسمیت تولید صنعتی را نه تنها در افزایش پس اندازها بلکه در افزایش تولید نیز منبعی مهم‌تر از کشاورزی می‌دانست.

اسمیت با تحلیل علل ومنابع رشد اقتصادی، برای تداوم دادن به فرایند رشد، سیاستهای زیرا پیشنهاد میکند:

(۱) دولت ها باید تمامی موانع تجارت آزاد و رقابت کامل را از میان بردارند

(۲) نظارت بر تجارت بین الملل باید از بین برود

(۳) ایجاد انحصارها توسط دولت و حمایت از آنها باید از بین برود

(۴) نظم و قانون در مسیرهای تجاری باید تقویت گردد

(۵) قوانین حق ارشدیت و انحصار وراثت، که مانع تقسیم زمینهای بزرگ می شود باید از بین برود

# دیدگاه مارکسیستی کلاسیک

- میل با بررسی مراحل اولیه شکل‌گیری طبقه کارگر نشانه‌هایی از امکان بازسازی و اصلاح نظام اقتصادی برای عادلانه‌تر کردن توزیع ثروت و بالا بردن سطح رفاه عمومی را مشاهده کرد
- اما شرایط بد کاری از قبیل ۱۴ ساعت کار در روز، نبود بهداشت عمومی موجب شد کارل مارکس که تنها دوازده سال از میل جوانتر بود رسالت خویش را افشای ماهیت واقعی نظام اقتصادی سرمایه‌داری برای طبقه کارگر بداند.
- مارکس تبیین ماهیت رابطه میان سرمایه و کار را به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی تحلیل خود از سرمایه‌داری برگزید.

# اقتصاد سیاسی مارکس

♠ مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید و اینکه هر کس به اندازه توانش کار کند و به اندازه نیازش مصرف

♠ مارکس معتقد بود چنین جامعه‌ای وجود ندارد و لازمه رسیدن به آن تحول همه جانبه است

♠ داشتن سطح معینی از توسعه نیروها و روابط تولید قبل از رسیدن به تحول مالکیت اشتراکی لازم است

♠ جهت تغییرات مشهود اقتصادی در اروپای غربی به سمت ایجاد شرایط لازم برای انتقال موفقیت آمیز به سوسیالیسم و سپس کمونیسم بوده است.

♠ محرک اصلی به این گرایش شیوه متفاوت تولید و مولفه‌های تولید سرمایه‌داری و شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری

♠ یکی از ویژگی‌های مهم مارکسیسم تاکید آن بر روابط متقابل نزدیک میان جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سازمان و فعالیت اجتماعی است



♠ منظور از نیروهای تولید شیوه تلفیق نیروی کار با ابزارکار و مواد خام است. این اشکال تلفیق بسته به نوع تکنولوژی به کار رفته تغییر می کند

♠ مارکس پنج شیوه تولید را شناسایی می کند : آسیایی ، باستانی (یا برده داری) ، فئودالی ، بورژوازی مدرن (یا سرمایه داری) و کمونیسم

♠ شکلی از رابطه تولید که وجه مشخصه هر شیوه است مناسب مرحله مشخصی از توسعه نیروهای تولیدی است و به وسیله آن تعیین می شود

♠ در چهار شیوه نخست تولید محصول تولیدی به دو قسمت تقسیم می شود جزئی که برای بقای نیروی کار مورد استفاده قرار می گیرد و مازادی که طبقه مسلط از دسترنج کارگران به جیب می زند

♠ در شیوه های تولید پیش از سرمایه داری هدف از تولید ایجاد ارزش های مصرف است یعنی بخشی در ازای دیگر ارزش های مصرف در بازار مبادله می شود  $C \leftarrow M \leftarrow C$

♠ در شیوه های تولید پیش از سرمایه داری طبقه مازاد بعد از تامین نیازهای معیشتی، مازاد را صرف تجملات میکند و هیچ گرایشی درونی ای به رشد اقتصادی وجود ندارد و تغییرات فنی نیز در صورت وقوع به اهستگی رخ میدهد اقتصاد توسعه

♠ سرمایه داری با سه شیوه قبل از خود این تفاوت ها را دارد (۱) هدف از تولید (۲) استفاده‌ای که از مازاد به عمل می‌آورد (۳) گرایش آن به گسترش فرایند اجتماعی شدن کار و نیز از خود بیگانگی آن (۴) گرایش درونی آن به بحرانهای ادواری تولید مازاد و مصرف ناکافی

♠ در شیوه سرمایه داری ابزارهای تولید در تملک طبقه سرمایه داری قرار دارد که هدف اصلی‌اش نه ایجاد مصرف بلکه انباشت ثروت به شکل ارزش مبادله است

♠ سرمایه دار با مقداری ( $m$ ) سرمایه مالی و با خرید مواد اولیه به تولید کالاها ( $C$ ) می‌پردازد. این کالاها را به ارزش مبادله افزوده ( $M$ ) می‌فروشد تفاوت  $M$  و  $m$  همان ارزش مازاد ایجاد شده در اثر تولید است.

♠ سرمایه‌دار با استفاده از ارزش مبادله افزوده، برابر با تولید می‌افزاید تا سرمایه‌های مالی و مادی خود را باز هم افزایش دهد

♠ در این مسیر توده جمعیت، نیروی کار خود را به سرمایه دار می‌فروشد

♠ به واسطه استخدام نیروی کار است که سرمایه داران قادر به ایجاد ارزش مازاد هستند

♠ ارزش مبادله کالا مرکب از سه جزء است  $C+V+S$  که در آن  $C$  معرف ارزش سرمایه مادی است که در تولید به مصرف می رسد.  $V$  معرف هزینه نیروی کار است و  $S$  معرف ارزش مازاد است. مارکس نسبت  $S$  تقسیم بر  $V$  را میزان استثمار نیروی کار تعریف می کند.

♠ در نظام سرمایه داری دو طبقه با منافع متضاد وجود دارد، سرمایه دار و دولت

♠ نیاز محرک سرمایه دار به افزایش مستمر ثروت خود، به اقتصادهای تحت سلطه خود پویایی می بخشد.

♠ هدف سرمایه دار، افزایش تمرکز سرمایه از طریق انباشت مازاد از طریق تولید و مبادله است که باعث رقابت می شود.

♠ یکی از ابزارهای رقابت جستجوی دائمی نوآوری های فنی است که هزینه های تولید را کاهش می دهد.

♠ رقابت سرمایه داری در درون موجب بحران میشود به طوری که تولید بدون هماهنگی افزایش می یابد و لذا موجب اضافه تولید و مصرف ناکافی می شود.

♠ در خلال هر دوره ی بحران سرمایه داری، نیروی کار بی کار میشود و دستمزدها سیر نزولی می یابد در نتیجه در بنگاه های قوی تر، میزان سود مجدداً سیر صعودی می یابد

♠ با ادامه تمرکز سرمایه و نوآوری‌های فنی سرمایه داری انحصاری جایگزین سرمایه داری رقابتی می شود

♠ در این میان، توسعه نیروهای مولد تحت نظام سرمایه‌داری، بزرگ تر شدن کارخانه و افزایش تخصصی شدن کار، به آگاهی بیش تر کارگران از وابستگی متقابل شان در تولید می انجامد.

♠ در نهایت یک بحران بسیار عمیق و تازه همراه با بی‌کاری گسترده متقارن با آن، به طغیان طبقه کارگر و به زور گرفتن ابزار تولید و قدرت دولتی از طبقه سرمایه دار می‌شود که به این ترتیب زمینه انتقال به جامعه کمونیستی فراهم می‌شود

# نظرات شومپیتر در مورد رشد ، توسعه و کارآفرینان

- در مکتب کلاسیک محرک اصلی رشد اقتصادی، گسترش بازار، پس انداز و سرمایه گذاری از محل سودهای حاصله و عزم محرک سرمایه داران به انباشت ثروت دائم التزاید است.
- در سال ۱۹۱۱، شومپیتر نخستین تحلیل خود از توسعه اقتصادی را منتشر کرد در این بررسی شومپیتر، در چند جنبه مهم از نظریه های رشد کلاسیک فاصله می گیرد . نخست شومپیتر تمایز روشنی میان توسعه و رشد اقتصادی قائل میشود. رشد اقتصادی روند تدریجی افزایش تولید است یعنی تولید میزان بیشتری از یک کالا با استفاده از شیوه های قبلی تولید. برعکس توسعه اقتصادی فرایندی برجسته تر و گسست آفرین است که دارای یکی از ویژگی های زیر است
- (۱) شرایط تولید کالاهای موجود دگرگون شود (۲) کالاهای جدیدی ارائه گردد (۳) منابع جدید عرضه گردد (۴) بازارهای تازه ای گشوده شود (۵) یا آنکه صنعتی از نو سازمان دهی شود
- شومپیتر این پنج مرحله را انقلاب های تولیدی توصیف میکند.

# جنبه اصلی تحلیل شومپیتر موارد زیر می باشد

- (۱) بسیج عوامل موجود تولید و ترکیب آنها به شیوه‌های نوین
  - (۲) گسترش اعتبارات که عموماً برای اعمال نظارت لازم بر این عوامل در بازار ضرورت دارد.
  - (۳) حضور کارآفرین اقتصادی که شرط اساسی آغاز این فرایند بسیج منابع و تداوم و تکمیل آن است
- نزد شومپیتر خصوصیت اصلی توسعه اقتصادی نه انباشت سرمایه جدید بلکه بسیج عوامل موجود برای مصارف نوین است

# انقلاب کینزی

- کلاسیک‌ها بیشتر توجه به سمت عرضه داشتند ولی در دوران رکود اقتصاد بین‌المللی دهه ۱۹۳۰ پدیده‌ای ظهور کرد که به انقلاب کینزی معروف شد که به نقش تقاضای موثر پرداخته شد.
- نظریه کینز با قبول فرض ثبات نزولی دستمزدهای پولی و نیز با طرح این نکته که اقتصاددانان به دو مدل اقتصادی، یکی برای تحلیل اقتصاد در شرایط اشتغال کامل و دیگری برای تحلیل اقتصادهای فاقد اشتغال کامل نیاز دارند، بیان می‌کند که تحت شرایط رقابتی کلیه منابع به‌طور کامل به کار گرفته می‌شوند.
- درباره ارتباط اقتصاد کینزی با اقتصاد توسعه نظرات متفاوتی مطرح شده است مثلاً آرتور لوئیس با نامربوط خواندن فرض کینز، دایر بر نامحدود بودن عرضه نیروی کار و حتی زمین و سرمایه در اقتصادهای فاقد اشتغال کامل و نیز این نظر وی که رشد بلندمدت اقتصادی نه به واسطه کمبود پس‌انداز بلکه بر اثر مازاد پس‌انداز دچار اختلال می‌شود، صریحاً ارزش آثار کینز برای اقتصاد توسعه را نفی نمی‌کند.
- از سوی دیگر برخی، تأثیر ندیشه‌های کینز را بر اقتصاد توسعه آشکار ساخته‌اند گرچه در مورد مثبت یا منفی بودن اثرات، نظریات مختلفی وجود دارد

زمینه‌هایی که گفته میشود از نظرات کینز استفاده شده است :

♠ اقتباس مدل رشد هارود \_ دومار برای تحلیل اقتصادهای در حال توسعه

♠ توجه ساختارگرایان به نقش تقاضای کل به مثابه موتور رشد

نظرات ابراز شده در مورد مدخلیت و نفوذ آثار کینز در اقتصاد توسعه را می توان در سه گروه طبقه بندی کرد:

گروه اول که تاثیر آن را نیرومند ولی منفی می دانند

گروه دوم که اندیشه های کینز را نامرتبط با اقتصاد توسعه دانسته اند

دسته سوم که تاثیر مثبتی برای آن قائل اند



اقتصاد دانان نئوکلاسیک به شدت بر تاثیر منفی کینزگرایی تاکید کرده‌اند به نظرایشان ویژگی‌های اصلی این تاثیر عبارت است از:

(۱) عدم اعتماد به توانایی بخش خصوصی در بهره‌برداری کامل از منابع مولد

(۲) تأکید بر دخالت دولت

(۳) تأکید بیش از حد نقش سرمایه‌گذاری در تعیین اشتغال و تولید کل

(۴) تمرکز روی سیاست‌های کلان اقتصادی و نادیده گرفتن مسائل مربوط به کارایی اقتصاد خرد

در مقابل هانس سینگر از جمله مدافعان تاثیر کینزگرایی است و به موارد زیر اشاره میکند:

(۱) وجود نوعی نگرش ذهنی که تصدیق میکند:

الف) برای تجزیه و تحلیل انواع گوناگون نظام اقتصادی به بیش از یک الگوی اقتصادی نیاز است  
ب) اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی ضرورت دارد

(۲) اثری که کینز در توسعه حسابداری ملی و متعاقب آن گردآوری نظام‌مند داده‌های کلان اقتصادی بخشید

(۳) تصدیق توان حمایت‌گرایی به منزله ابزاری برای حفظ سطح اشتغال و تولید ملی از سوی کینز

(۴) پیشنهاد‌های کینز در مورد اصلاح نهاد‌های مالی و تجاری بین‌المللی

پایان درس دوم